

بسم الله الرحمن الرحيم

حقایق حقوق

محمد یزدی

الحق احق ان يتبع

مقدمه

فلسفه و حکمت نظری بحث در بارهٔ واقعیت‌های موجود در جهان هستی و تلاش به منظور شناخت آنها در حد توان انسانی است، بگونه‌ای که هستند. بدین نکته باید توجه داشت که شناخت انسان، غیر از واقعیت شناخته شده است. زیرا شناخت کیفیتی است که در نفس انسانی شکل می‌گیرد و شناخته شده چیز دیگری است: جوهر یا عرض، یا کیف و یا دیگر مقولات که بیرون از انسان است. روشن است که درجهٔ انطباق شناخت با واقعیت عینی مختلف است و راه یافتن به کنه و عمق یک موجود - حتی چیزهائی که از راه تجربه و آزمایش و بهره‌گیری از وسائل و ابزار مادی شناخته‌میشوند و مطابق همین شناخت نیز از آنها بهره‌برداری میشود - بطور کامل و تمام عیار ممکن نیست زیرا درک و تصور کیفیات و عوارض و حالات موجود و ناسگذاری آنها و بهره‌گیری از آنها غیر از دریافت و علم بکنه و عمق آنها است و چگونگیها و عوارض و خواص موجود نیز غیر از عمق

وجود و عین هستی آنها میباشد. در واقع موجود و وجود آن در عین خارجی قابل تفکیک نیست و تنها در وعاء ذهن و علم صوری است که این دو بطور جدا قابل تصویرند. و علم به معنای داشتن این تصویر است که با صاحب صورت دو تا است و به هر حال علم غیر از معلوم است و معلوم نیز تنها از درجه این علم و در آئینه این تصویر دیده میشود، و ممکن است بطور کامل یعنی آنطور که هست دیده نشده باشد. این نکته نیز حقیقت است که انسان به غیر از این طریق راهی به جهان بیرون از خود ندارد و منطقی است که درجه بیان حقیقی این علوم و گویائی آن را از واقعیهائی که موجود در عین است مشخص می کند و به همین جهت است که گفته اند: موضوع علم منطقی معرف و حجت است، یعنی تصورات روشنی که انسان را به تصورات دیگر میرساند و یا تصدیقهای روشنی که آدمی را به تصدیقهای مجهول نائل میسازد. طبعاً دنیای تصور و تصدیق مورد بحث دنیای فکر است^۱ و این دنیا غیر از عالم عین و هستی است.

دنیای عین و هستی تابع قوانین و مقررات تکوینی خویش است و انسان نیز یکی از همین موجودات عینی و بنابر این محکوم به همه این قوانین است که قابل وضع و رفع نیستند و هیچ قدرتی را توان خروج از آنها نیست و اصولاً امکان خروج از مجموع آنها وجود ندارد.

در دنیای ذهن غیر از علوم و تصویرهائی که از روی اعیان برداشته میشود و در نتیجه تابع آنها است، قراردادهای و اعتبارات بسیاری وجود دارد که تابع همین قراردادهای و اعتبارات اند و جز آن عین و حقیقتی ندارند و بالطبع از قوانین متناسب خود پیروی می کنند، که با قوانین عینی

۱. فیلسوف قرن اخیر حاجی سبزواری میفرماید: «الفکر حركة من المبادی؛ و سن مبادی الی المرادی».

۲. خروج از بعضی با ورود به بعض دیگر و فرار از قضاء به قدر امکان پذیر است.

تفاوت دارند. در نیای عین لازم و ملزوم را نمیتوان از هم جدا کرد و علت و معلول قابل تفکیک نیستند. اما در دنیای ذهن و علم، در زمینه علوم و تصویرهایی که گویای عینی خارجی نباشد این جدائی براحتمی انجام پذیر است.

بهره‌گیری انسان امروز با همه توان و قدرت و شناخت از نظام هستی و عالم عین بیش از این نیست که به اندازه‌ای که اسرار خلقت و نوامیس هستی و قوانین حاکم بر آنها را بیشتر می‌شناسد و بر روابط تأثیر و تأثر و فعل و انفعال آنها در یکدیگر توجه می‌کند، توانائی استفاده بیشتر از آنها را پیدا می‌نماید و از راه طبیعی و به مدد یک قانون به بخش دیگری از این قانون و عرصه وقایع طبیعت راه سیابد و از آنها بهره می‌گیرد و هر زمان که دچار جهل یا اشتباه شود شکست می‌خورد و گهگاه نیز از همین راه‌پی به وجود قانونی دیگر می‌برد و بهر حال در پیچاپیچ این مجموعه از قسمتی به بخش دیگر پناه می‌برد و بدینسان حرکت می‌کند و همواره نیز تابع این نظام عمومی است^۲ اما در دنیای اعتبارات و قراردادها، و در یک کلام دنیای خارج، آنها هستند که تابع انسان‌اند. تمیز و جدا کردن این دو مطلب در بسیاری از مسائل نقش دارد و خلط آنها منشاء اشتباهاتی میشود.

دنیای مفاهیم و تصورات و تصدیقات در اختیار انسان است، وی با میل و اراده خویش میتواند در آنها تصرف نماید و جابجایشان کند به خصوص در امورات اعتباری و قراردادی که منشاء انتزاع بیرونی هم ندارد و کاملاً

۳. مسأله ولایت تکوینی، بدین معنی که برخی از افراد انسانی بتوانند با استفاده از قدرت خالق متعال بر قوانین تکوینی خلقت اثر بگذارند و حتی آنها را جابجا کنند و از سیطره و سلطه آنها خارج شوند، در بحث اعجاز انبیاء عظام و کرامات ائمه معصومین و اولیاء کرام صلوات‌الله علیهم اجمعین بتفصیل مورد بررسی است و از داسنه این مقال خارج و در جای خود ثابت و محرز است.

با اعتبار انسان و به شکل دلخواه او در دنیای اعتبارات تحقق مییابد و حتی میتوان اموری را در سطح سببیت و علت مستقر ساخت و یا نقض نمود و یا میان علت و معلول و سبب و مسبب جدائی انداخت ، برای مثال : عقد سبب زوجیت و ملکیت میشود و طلاق یا اقاله و فسخ و خیار آنها را از بین میبرد . در یک کلام دنیای خارج تصورات و تصدیقات ، اعیان و موجوداتی عینی هستند که بهیچوجه در اختیار انسان نیستند^۴ اما دنیای خارج اعتبارات همان دنیای اعتباری است که خود مستقیماً واقعیت ندارد و حتی واجد ما بازاء یا منشاء انتزاع هم نیست ، ولی قابل جعل و رفع اند و در همین دنیا دارای آثار و عوارضی میباشند که با بسیاری از اعیان ارتباط می یابند و سرو کار پیدا می کنند چون : حکومت ، ریاست ، ملکیت ، صحت ، فساد ، شرطیت ، جزئیت و . . . بسیاری از حقوق .

صدق و کذب و حق و باطل

با توجه به این مقدمه کوتاه وقتی یک تصور چیزی را نشان میدهد و یا یک تصدیق نسبتی را مشخص می کند و میگوید که در عالم عین و بیرون از وجود انسان این چیز و یا این کیفیت و خاصیت برای این شیئی و یا این نسبت با آن وجود دارد ، در دنیای اعتبار و ذهن میان علامت و نشان دهنده از یکسو با صاحب علامت و نشان داده شده از سوی دیگر نسبت و رابطه ای شکل میگیرد که با عنوان تطابق یا عدم تطابق دنیای ذهن با دنیای عین معنون میشود . در اصطلاح اگر مسأله

۴ . استاد معظم رهبرانقلاب، حضرت امام خمینی دام ظلله الوارف در بحث اصول مکرر میفرمودند: منشاء اشتباه صاحب تقریرات (مرحوم نائینی رحمه الله) خلط بین عین و اعتبار است که تصور کرده اند احکام عالم عین (مثل استتاع انفکاک علت و معلول و . . .) بر اعتبارات نیز جاری است .

را از طرف دنیای ذهن نگاه کنیم در صورت مطابق (به کسر) بودن این عالم با دنیای عین میگوئیم این امر صدق و راست است یعنی واقعاً در دنیای عین چنین چیزی وجود دارد و در صورت مطابق (به کسر) نبودن عالم ذهن و عالم عین میگوئیم این امر کذب و دروغ است ، یعنی چنین چیزی در دنیای عین وجود ندارد . اما اگر این نگرش را از طرف دنیای عین شروع کنیم در صورت تحقق و واقعیت داشتن میگوئیم حق است یعنی عینیت و واقعیت دارد و اگر تحقق نداشته باشد میگوئیم باطل است یعنی هیچ و پوچ است و چیزی وجود ندارد ؛ زیرا که هستی حق است و نیستی باطل .

دقت در این بحث نشان میدهد که حیثیت تطابق این واقع و یا نسبت و درجه تطابق آن با دنیای تصورات و مفاهیم و علم و اطلاع ، در واقع و حق بودن آن نقشی ندارد یعنی چه این واقع را بشناسیم و از آن اطلاع داشته باشیم یا نه ، واقع و حق مذکور همان است و در همان سطح خواهد بود که در عین وجود دارد .

چه بسیار واقعیتها و حقایقی در جهان بوده‌اند و هستند که افراد انسانی از آنها خبر نداشته‌اند و ندارند و هنگامی هم که بر آنها علم و اطلاع می‌یابند تغییری در آنها رخ نمیدهد و نخواهد داد . نقش این اطلاع تنها تأثیر در درجه بهره‌گیری انسان از موجودات واقعی جهان است . به بیان دیگر ، حق بودن هیچ حقی بستگی به شناخت انسان ندارد و آنچه در جهان عین است حق است .^۵ و احق حقایق حق مطلق و واقعیت مطلق است که

۵ . طبیعی است که بالحاظ نمودن این اصطلاح چیزهایی که نباید تحقق یابند و بدست انسانهای منحرف و با سوء اختیار ایشان واقع میشوند حقایق و واقعیتهایی هستند که برای مبارزه با آنها و نابود کردن و باطل نمودنشان باید از حقایق و واقعیتهایی استفاده نمود که باید باشند . جنگ حق و باطل بدین معنی است ، وگرنه بین بود و

هر حق و واقعیتی با حقیقت آن حق شده است .

حق در فلسفه و لغت

باتوجه به آنچه گفته شد حق در فلسفه بمعنی واقعیت و حقیقت است و به حقایق جمع بسته میشود نه حقوق . اما در لغت به حیثیت و عنوانی حق گفته میشود که این حقایق و واقعیتها در ارتباط با علم به آنها پیدا میکنند . در حقیقت معنی حق از صاحب حیثیت بر روی ننس این چگونگی و کیفیت (تطابق با خبر) می لغزد و به آن حق گفته میشود . البته معلوم است که اگر واقع مورد بحث وجود نداشته باشد مطابق هم نخواهد بود و همیشه حق عینی و حیشی و بعبارت دیگر فلسفی و لغوی همراه هستند . حق بدین معنی نیز به حقائق جمع بسته میشود نه حقوق .

حق در دنیای اعتبار

در دنیای جعل و اعتبار که زمام آن بدست انسان و عینیت و حقیقت آن تابع جعل و قرار داد است ، وقتی چیزی اعتبار می شود فقط در همان دنیای خود بوجود می آید ، واقعیت پیدا می کند و حق میشود . بعنوان مثال اگر کسی را به سمت و ریاستی منصوب کنند در دنیای عین و تکوین چیزی بوجود نمی آید ، این نصب تنها اعتبار و قراردادی است که در دنیای اعتبار بوجود می آید و بدنبال آن نیز وظائف و مسئولیتهائی برای شخص در نظر گرفته میشود . در این زمینه حقایق عبارت از این اعتبارات اند

→ نبود جنگی نیست و نمیتواند باشد . شاید اصطلاح «فرق بین حق و واقع» نیز از اینجا بوجود آمده باشد که واقعیهائی را که باید باشند حقایق و آنهائی را که نباید باشند وقایع گویند . اما بحث از ملاک باید و نباید در دنیای حقایق و تشخیص آن در دنیای وقایع بسیار ظریف و خارج از این مقال است .

و صد درصد در اختیار معتبر قرار دارند. حکومت، ریاست، ملکیت، زوجیت و... حقایق هستند که در دنیای اعتبار، با علل و اسباب اعتباری، بوجود می‌آیند و ضیق و سعه می‌یابند و یا از بین می‌روند. حق بدین معنی و در این اصطلاح به حقایق و حقوق هر دو جمع بسته می‌شود.

بنابراین حقوق جمع حق بمعنی واقعیتهای اعتباری و قراردادی است که در جوامع مختلف انسانی بر اساس سلاکهای خاصی مقبولیت دارند و هر چه شعاع این قرارداد و مقبولیت آن وسیعتر باشد آن حق وسیعتر خواهد بود. از این جهت ممکن است اعتبار و جعلی در بین قوم و مردمی مقبول باشد و در بین قوم دیگر وجود نداشته یا مقبول نباشد، که طبعاً در جایی حق و در جای دیگر باطل و ناحق خواهد بود. بدین جهت تنها به حقوق و اعتباراتی که بین ملتهای گوناگون جهان و حداقل سازمانهای مورد قبول ملتهای مختلف جهان شناخته شده و مقبولیت داشته باشند^۶ حقوق بین الملل می‌گویند. هم چنین به قراردادهائی که بین دولتها و به اصطلاح از طرف

۶. بعنوان مثال در حقوق بین الملل دریائی آبهای قابل دریانوردی به آبهای داخلی، ساحلی و آزاد تقسیم می‌شود؛ اما نسبت به حد آبهای ساحلی که فاصله میان مرز خاکی و دریای آزاد را تشکیل میدهد هنوز توافق مکتوب حاصل نشده است. در کنفرانس بین المللی ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ در ژنو که مأمور تدوین مقررات یکنواخت بود پیشنهاد سه مایل دریائی از امریکا و دوازده مایل از شوروی مطرح و مورد بحث قرار گرفت لکن کنفرانس به توافق نرسید و فعلاً هر یک از کشورها به قانون خود عمل می‌کنند. ایران نیز همواره طرفدار دوازده مایل بوده و هست.

اما اولین حق پذیرفته شده‌ای که در کنفرانس حقوق دریائی ۱۹۳۰ و ۱۹۵۸ ژنو مورد قبول همه دولتها قرار گرفته است حق عبور بی‌ضرر می‌باشد، یعنی مادام که عبور کشتیها به صلح و امنیت و آرامش دولت ساحلی لطمه‌ای وارد نکند ورود و خروج آنها به آبهای داخلی برای رسیدن به دریای آزاد مجاز است.

مردم و ملتها بسته میشود و در اثر توافق منشاء حقوق و تکالیف میشوند ، حقوق بین الملل میگویند .^۷

اما چیزهاییکه در درون جوامع اعتبار شده و اقوام و ملتها هر یک براساس اعتقادات مذهبی و مکتبی خود آنها را قبول کرده یا اعتبار نموده اند ، حقوق همان قوم و جمعیت محسوب میشود . و بدین جهت اعتبارات مذهبی را نیز باید حقوق پیروان آن مذهب دانست .

در این اعتبار کلیه مخترعات شرعی^۸ و دستورات و احکام الهی اعم از تأسیسی یا امضائی (امضاء اعتبارات عقلائی) مشمول عنوان حق میشوند و حقوقی که بین انسان و خدا ، انسان و خود ، انسان و خانواده ، انسان و بستگان ، انسان و جامعه ، انسان و نوع انسان وجود دارد با اتکاء به مصالح و مفاسد موجود در متعلق یا موضوع این وظائف و دستورات ، در این مجموعه شرعی تبیین میگردد^۹ در این اعتبار احکام و حقوق در یک ردیف قرار میگیرند .

حق در اصطلاح

تصور بسیاری از اهل تحقیق مانند شیخ (ره) در مکاسب چنین

- ۷ . البته نه هر قراردادی حق و نه هر حقی قرارداد است . اما منشاء بسیاری از حقوق بین المللی همین قراردادها است که نسبت ، عموم من وجه است .
- ۸ . مخترعات شرعی به مسائلی گفته میشود که شارع شئی بسیط یا مرکبی را بشکل ارتباطی یا استقلالیه اعتباراً همراه با شرائط ، اجزاء ، موانع ، خلل و امثال اینها موضوع حکم قرار میدهند . مثل نماز ، روزه ، حج و بسیاری از تعبدیات و در برابر آن امضاء و موافقت شارع با اعتبارات عقلائیه قرار دارد . مانند بسیاری از عقود و ایقاعات ، طهارات و نجاسات ، مطهرات و سنجسات و . . . که یا دائره آنها را توسعه و تضییق فرموده و یا عیناً امضاء نموده است .
- ۹ . در رساله حقوقیه حضرت سجاد سلام الله علیه به این حقوق توجه شده است .

است که حق یک نوع سلطنت و از مقوله حکومت و امارت است .
 لکن برخی دیگر از محققان آنرا از نوع مالکیت میدانند و مرتبه‌ای از
 ملکیت میشناسند (مانند صاحب حاشیه بر مکاسب) استاد معظم رهبر
 انقلاب، حضرت امام دام‌ظله معتقدند که حق هیچیک از این دو نوع نیست
 زیرا در مواردی حق وجود دارد اما نه سلطنت و نه ملکیت هیچکدام وجود
 ندارند ، مانند حق تقدم در مساجد و تکایا و حقوقی که به صغیر منتقل
 میشود و او نمیتواند مالک باشد (حق تحجیر ، حق قسم و حق قذف) .
 محقق اصفهانی مرحوم حاج شیخ محمدحسین (ره) برای هر حقی در
 مورد خود اعتبار خاصی قائلند که مستفاد از نحوه اعتبار است : امارت ،
 سلطنت، ملکیت و . . .

اما بهر صورت در ماهیت حق نوع و درجه‌ای از تسلط و توانائی و قدرت
 صاحب حق نسبت به متعلق حق دیده میشود که این امر با جعل و اعتبار
 بوجود می‌آید و حدودش مشخص میشود و این صاحب حق ممکن است
 شخصیت حقیقی باشد یعنی فرد معین که بر چیزی یا کاری تسلط
 حقوقی دارد ، چون حق الارث (که مخصوص افراد ورثه است) حق نفقه
 (که زن به شوهر پیدا میکند و حتی در مواردی میتواند از مال او بردارد)
 حق حضانت مادر نسبت به فرزند ، حق استمتاع زن و شوهر ، حق طلاق .
 و ممکن است صاحب حق شخصیت حقوقی باشد : حق جعل مالیات حق
 قیمت‌گذاری ، و حق جعل مقررات انتظامی برای حکومت و دولت و حقوقی
 که برای شرکتهای، سازمانها، مؤسسات مستقل یا وابسته به دولت بوجود
 می‌آید . و نیز صاحب حق ممکن است اعم از حقیقی و حقوقی باشد ، چون
 حق شفعه،خیار فسخ ، که در شرکت و معاملات وجود دارد ، چه وسیله
 شخص حقیقی انجام شده باشد یا شخص حقوقی و همچنین ممکن است متعلق
 حق، شخص باشد چون حق قصاص و حضانت ، که فرد انسان متعلق قرار

میگیرد ، یا عین باشد چون حق تجبیر و رهانت که به زمین یا عین دیگر تعلق میگیرد . یا غیر اینها ، چون حق نسخ و خیار که به عقد تعلق مییابد . در تمامی این موارد صاحب حق است که اختیار دار است و میتواند از حق خود استفاده کند و یا بکلی از آن صرف نظر نماید و چشم ببوشد . بعبارت دیگر صاحب حق صد درصد مختار و مسلط بر امر است و میتواند از آن صرف نظر کند .

فرق حکم و حق

در بین عبارات شرعیه و عرفیه اسوری هستند که شارع مقدس یا عرف آنها را جعل و اعتبار کرده‌اند اما در حقیقت برای اشخاص حقیقی یا حقوقی به شکل یک دستور قطعی یا ترجیحی میباشند که از طرف حاکم صادر شده و برای محکوم تکلیف و وظیفه‌ای را ایجاد نموده است ، و یا در احکام وضعی برای طرف یا طرفین اثری را به گونه‌ای لازم و قهری التحقق شناخته است که برای فرد، در پرهیز از آنها، هیچ نوع اختیار و اراده‌ای نیست.

این تکالیف با اعتبار تکلیف کننده و امر و نهی او در عالم اعتبار تحقق مییابد و مکلف با اطاعت و استثال از آنها مستحق اجر و ثواب و در مقام تخلف و عصیان مستحق کیفر و عقاب میشود ، بگونه‌ای که در ترتب آثار و احکام وضعیه سرپیچی و بی‌اعتنائی نسبت به آنها منتهی به عوارض و حتی کیفر و عقاب نیز خواهد شد .

و جوب صلوة ، حرمت ربا ، صحت عقد بیع ، بطلان بیع کالی بکالی و . . . از این قبیل عبارات اند که آنها را احکام تکلیفی یا وضعی میگویند . سی بینیم که در احکام برای محکوم و مکلف هیچ نوع سلطه‌ای وجود ندارد و این احکام قابل اسقاط یا نقل و انتقال نمیباشند . اما در حقوق

برای صاحب حق بهر صورت ، سلطه و اختیاری وجود دارد و حقوق مذکور قابل اسقاط و نقل و انتقال نیز میباشند . بنابراین سه فرق اساسی بین احکام و حقوق وجود دارد :

۱ - اختیار و تسلط شخصی ۲ - قابل اسقاط بودن ۳ - قابل نقل و انتقال بودن و هیچیک از این سه امر در احکام وجود ندارد .^{۱۰}

رابطه حق و حکم

در بسیاری از موارد با جعل حکم از طرف شارع مقدس یا هر مقامی که حق جعل حکم داشته باشد^{۱۱} در عین آنکه تکلیف و وظیفه‌ای جعل و اعتبار میشود حق یا حقوقی هم بوجود میآید . عکس قضیه نیز چنین است ، یعنی با اعتبار و جعل حق ، حکم یا احکامی متحقق میشود ، که طبعاً برای تشخیص و شناخت نحوه جعل و اعتبار باید به لسان جعل و متن دلیل مراجعه نمود و حتی به کمک قرائن و دیگر ادله مربوط به مورد بحث معین کرد که آیا هدف اصلی شارع و اعتبار کننده ، جعل حکم بوده است - هر چند مستلزم حقوقی هم باشد - و یا غرض اصلی جعل حق بوده است ولو آنکه مستلزم اعتبار احکامی نیز باشد .

وقنی به ادله خمس و زکوة نگاه میکنیم ، می بینیم قرآن کریم میفرماید :
« واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی »

۱۰ . در کتاب حقوق کیفری نوشته حجة الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی بسیاری از احکام شرعی حقوق کیفری نامیده شده‌اند با آنکه هیچ یک از این سه امتیاز در آنها وجود ندارد .

۱۱ . چون ولایة و حکامی که حق جعل احکام و حقوق ولایی دارند . مانند مناصب و سمتهایی که مقامات حکومت اسلامی با افراد میدهند و اختیاراتی که برای آنها در نظر میگیرند .

والیتامی و المساکین و ابن السبیل . . .^{۱۲} « و یا :

« انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المولفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم^{۱۳} »

سفاد ظاهری و ابتدائی آیات میفرماید که یک پنجم از غنائم مربوط به شش مورد مذکور است . البته با تفاوتی در تعبیر نسبت به سه ششم یا نصف و یک دوم آن که با الف و لام تعبیر شده و در نصف دیگر بدون آن ، که در اصطلاح فقهی کنونی نصف اول را سهم امام علیه السلام و نصف دوم را سهم سادات اعزهم الله میگویند . همچنین در آیه زکوة، صدقات را مربوط به موارد هفتگانه میداند که در اصطلاح فقهی با توجه به مجموع ادله باب ، زکوة از نه چیز را مربوط به این هفت مورد میداند^{۱۴} اکنون به احتمالاتی که در این خصوص وجود دارد اشاره می کنیم :

۱ . آیا مقصود از این جعل و اعتبار ، قرارداد حق است برای این موارد در اموال مردم و غنائم ، آنطور که در آیه شریفه « و فی اموالهم حق للسائل و المحروم »^{۱۵} اشاره شده است ؟ که اگر چنین باشد صاحبان حق مذکور میتوانند از آن گذشت نمایند ، آن را کم و زیاد کنند و یا نقل و انتقال دهند ، چه آنکه حق آنها است .

۲ . و یا جعل حکم تکلیفی است برای صاحب مال و مسئول غنائم ، که مکلف و موظفاند این مقدار را به این موارد بدهند و طبعاً این موارد

۱۲ . انفال / ۴۱

۱۳ . توبه / ۶۰

۱۴ . مقصود از نه چیز، انعام ثلاثه ، غلات اربعة و نقدین است ، که نصاب و شرائط

آن بتفصیل آمده است .

۱۵ . و الذاریات / ۱۹

در درجه دوم است که به این اموال یا اشخاص حق پیدا میکنند و صاحب حق نمیتواند در حکم خدا تصرف نماید و با گذشت یا نقل و انتقال تغییری ایجاد کند؟

۳. الف. یا اصولاً هیچ یک از این دو اعتبار نیست و شارع مقدس با جعل حکم وضعی این موارد را مصرف این مقدار از اموال قرار داده است و در درجه دوم صاحب مال یا مسئول غنائم مکلف و موظفاند اینکار را انجام دهند و این نسبت از این اموال را در موارد مذکور صرف کنند، بدون آنکه رابطه ملکیتی بین این موارد و اموال بوجود آمده باشد و یا ابتداء حقی از این موارد در این اموال اعتبار شده باشد؟

۳. ب. و یا در این اعتبار چون طبع مصارف از مسائل عمومی و امور حسبی است مستفاد از این جعل، حکم وضعی است، و حاکم اسلامی موظف است این نسبت از این اموال را بگیرد و به این مصارف برساند؟

۴. و یا جعل ملکیت (بشکل جعل حکم وضعی) است برای این مصارف، یعنی از اول تحقق و پیدایش این اموال، موارد مذکور به نسبت مالک آن هستند و با صاحب مال بصورت مشاع شریک میباشند، بگونه‌ای که تصرف در آن بدون اجازه شریک جائز نیست و...

احتمالات مذکور حداقل اموری هستند که در کلمات فقهاء عظام آمده‌اند و لسان دلیل تاب تحمل آنها را دارد و هر کس به کمک قرائن و سائر احکام و ادله مربوط یکی را ترجیح و یا انتخاب کرده است.

استاد معظم رهبر انقلاب، حضرت امام خمینی دام‌ظله در تحریر میفرمایند: اصولاً این اموال را باید به فقیه و حاکم اسلامی داد و او است که آنها را در موارد مذکور و یا هر مصرف دیگری که لازم بداند صرف خواهد نمود، بی‌آنکه ابتداء برای این موارد جعل حقی شده باشد و یا جعل حکم پرداخت به آنها، بعنوان رد مال به مالک، و سهم شریک به صاحب سهم

در کار باشد، یعنی صرفاً اصل جعل حکم وضعی مصرف در این موارد است و چون طبع آنها باید توسط حاکم شناخته شود و تنظیم گردد و پس از رسیدگی عادلانه تقسیم و توزیع بعمل آید، طبعاً حاکم شرع و فقیه در وجه دوم موظف و مکلف به این کار خواهد شد.

« الافضل بل الاحوط دفع الزکوة الى الفقيه في عصر الغيبة سيما اذا طلبها ١٦ » « النصف من الخمس الذي للاصناف المتقدمة ، امره بيد الحاكم على الاقوى كما ان النصف الذي للامام عليه السلام امره راجع الى الحاكم وعليه، فلا يرتبط باب الحقوق بل من الاحكام و ليس للحاكم ولللمستحقين ان يعفوا ويسقط حقهم وذلك حكم الله تعالى ١٧ ».

همچنین وقتی به احکام زن و شوهر و حقوق آنان مراجعه میکنیم این دو تصور پیش می آید که احکامی جعل شده اند که منشاء حقوقی میباشند و یا حقوقی وجود دارند که احکامی را به دنبال آورده اند ١٨ در این باب نسبت به اصل نکاح لسان قرآن کریم بصورت امر میفرماید :

« انكحوا الایامی ... » ١٩

« فانكحوا مطاب لكم من النساء منی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحدة ... » ٢٠
« واتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لكم عن شئی منه نفساً فكلوه هنیئاً مریئاً » ٢١

١٦ . تحریر، ص ٣١٣، مسأله ٥

١٧ . تحریر، ص ٣٣٥، مسأله ٧

١٨ . در فصل حقوق زن و شوهر و فرزند و پدر و مادر باید به تفصیل به این بحث پرداخت .

١٩ . نور/ ٣٣

٢٠ . نساء/ ٣

٢١ . نساء/ ٤

« فاتوهن اجورهن »^{۲۲}

این اوامر منشاء حق اصل نکاح و تعدد آن تا چهار زن و حق زن یا زنان نسبت به مهریه و لزوم رعایت عدالت در تمام شئون (در صورت تعدد) میباشد و گرچه صورت آیات یک دستور تکلیفی است، که تخلف از آن تنها معصیت است و منشاء عقاب خواهد بود ، اما حقوق متعددی از آنها استفاده شده است . حضرت امام در تحریر میفرمایند :

« لكل من الزوجين حق على صاحبه يجب عليه القيام به وان كان حق الزوج اعظم و من حق عليها ان تطيعه و لاتعصيه و لاتخرج من بيتها الا باذنه، اما حقها عليه فهو ان يشبعها و يكسوها و يغفرلها اذا جهلت و لايقبح لها وجهاً^{۲۳} » .

والبته در جای خود باید در منابع و ادله این حقوق به بحث پرداخت . حضرت امام هنگامیکه به حق البیت و حق المضاجعه و حق المواقعه میرسند میفرمایند :

« من كانت له زوجة واحدة ليس لها عليه حق المبيت عندها و المضاجعه معها في كل ليلة . . . »

بنابراین حقوق مذکور برای زن در صورتی است که مرد بیش از یک زن داشته باشد ، یعنی یک زن حتی چهارشب یک شب را هم حق ندارد . اما اگر دو زن شدند ، هر کدام یک شب از چهارشب را حق دارند و دو شب دیگر در اختیار مرد هست ،م که طبعاً حتی میتواند یک شب با یکی باشد و سه شب با دیگری) ، تا آخر مسأله که بر خلاف مشهور بیان فرموده‌اند و نظر مشهور را موافق احتیاط میدانند^{۲۴} .

۲۲ . نساء / ۲۴

۲۳ . تحریر، ج ۲، ص ۲۷۰

ملاحظه میشود که در اینجا با لسان تکلیف جعل حقوق شده است . نسبت به عکس مسأله نیز در امر نکاح و طلاق ، موارد زیادی وجود دارد که از جعل حقوق احکامی استفاده میشود : مانند اصل حق طلاق و مهر و رضاع و حق حضانت و . . .

باری هر یک از این حقوق : زن و شوهر و خانواده تا حقوق اجتماعی و حقوق حاکم و جامعه باید به تفصیل مورد بحث قرار گیرد .

والسلام

۲۴ . تحریر، ص ۲۷۱، مسأله ۲، فصل قسم و نشوز و شقاق

